

نسبت حقوق اولیای دم با حقوق طلبکاران مقتول (قصاص، دیه، عفو)

عباس میرشکاری*

(تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۱۴ تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۳)

چکیده؛

در قتل عمد، اولیای دم می‌توانند قصاص قاتل را درخواست کنند یا با توافق با قاتل، آن را به دیه تبدیل کنند، همان‌طور که می‌توانند قاتل را ببخشند. در قتل غیرعمد حق قصاص نخواهند داشت، اما هم امکان مطالبه دیه را دارند و هم اختیار عفو را. حال، پرسش این است که آیا در فرض بدهکاری مقتول نیز، حقوق یادشده به اعتبار و قوت خود باقی هستند یا خیر؟ در مقام پاسخ به این پرسش، به نظر می‌رسد با توجه به ارتباط قصاص با نظم عمومی جامعه، باید حق قصاص را همچنان پابرجا دانست و منافع عمومی جامعه را در پای منافع مالی طلبکاران قربانی نکرد. به ویژه آنکه با قتل ابتدائاً و اصالتاً حق قصاص برای اولیای دم برقرار می‌شود. به همین دلیل نمی‌توان از اعمال این حق برای حفظ منافع افراد خاصی به نام طلبکاران چشم‌پوشی کرد. با این حال اگر در قتل عمد، اولیای دم به جای قصاص، به دریافت دیه رضایت دهند یا آنکه قتل، غیرعمد باشد و از اساس، سبب استقرار دیه شود، به نظر می‌رسد با توجه به اینکه دیه مابه‌ازای حیات از دست‌رفته مقتول است، باید آن را از آن مقتول دانست، و بنابراین در ترکه قرار خواهد گرفت. در نتیجه، نخست باید در راه پرداخت بدهی‌های متوفی صرف شود. نتیجه منطقی این دیدگاه این خواهد بود که در قتل عمد، در صورت تبدیل قصاص به دیه و در قتل غیرعمد، در هر صورت، دیه در راه پرداخت بدهی‌ها صرف خواهد شد. همچنین بخشش قاتل اگر بدون عوض باشد، در فرضی که مقتول بدهی دارد، بر خلاف رفتار متعارف بوده و تقصیر شمرده می‌شود. برای همین، اولیای دم بدون تأمین رضایت طلبکاران حق گذشت نخواهند داشت. در دفاع از این نظر باید توجه داشت که دیه از آن مقتول است، پس باید در راه پرداخت بدهی‌های او مصرف شود نه آنکه با بخشش دیه، فرصت پرداخت بدهی‌ها از دست رود.

واژگان کلیدی: قصاص، دیه، قتل عمد، عفو، طلبکاران.

* استادیار گروه حقوق خصوصی و اسلامی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران:

مقدمه؛

پس از تحقق قتل عمد، مجازات اصلی قاتل و به بیان دیگر، حق اولیای دم، قصاص خواهد بود (ماده ۳۸۱ ق.م.ا.). با این حال با توافق اولیای دم با قاتل، قصاص به دیه تبدیل می‌شود. افزون بر این، «صاحب حق قصاص در هر مرحله از مراحل تعقیب، رسیدگی یا اجرای حکم می‌تواند به‌طور مجانی یا با مصالحه، در برابر حق یا مال گذشت کند». بدین ترتیب می‌توان حقوق اولیای دم را در سه مورد خلاصه کرد: اجرای قصاص، مطالبه دیه و نیز عفو. در قتل غیر عمد، اولیای دم حق قصاص نخواهند داشت، اما همانند قتل عمد، هم حق مطالبه دیه را می‌توان دید و هم اختیار عفو را (ماده ۴۴۸ ق.م.ا.). علی‌القاعده چگونگی اجرای هر یک از حقوق یادشده در رابطه اولیای دم با قاتل قابل تحلیل است، اما افزون بر این دو، باید ضلع دیگری را نیز در این مناسبات دید: طلبکاران مقتول؛ اشخاصی که از مقتول طلب داشته و اینک به مناسبت قتل بدهکار خویش، می‌باید به دارایی برجامانده وی مراجعه کنند. در فرضی که ترکه پاسخ‌گوی بدهی‌ها باشد، مشکل ویژه‌ای به وجود نمی‌آید؛ طلبکاران از محل دارایی طلب خویش را دریافت می‌کنند، اولیای دم نیز، آزادانه حقوق خویش را نسبت به قاتل، هر آن‌گونه که بخواهند استیفا می‌کنند، اما اگر دارایی برای پرداخت بدهی‌ها کافی نباشد، آیا طلبکاران می‌توانند به حقوق اولیای دم چشم بدوزند؟ آیا آن‌ها می‌توانند اجرای حقوق اولیای دم را آن‌گونه مدیریت کنند که منافع و مصالح خودشان تأمین شود؟

برای پاسخ به این پرسش، باید هر یک از سه حق اولیای دم یعنی امکان اجرای حق قصاص، عفو و مطالبه دیه را جداگانه در رابطه با حقوق طلبکاران بررسی کرد:

حق قصاص - آیا می‌توان به بهانه‌ی وصول طلب طلبکاران، اولیای دم را برای تبدیل قصاص به دیه اجبار کرد؟ از یک سو، می‌توان گفت که در فرض بدهکاری مقتول نیز حق اولیای دم برای قصاص همچنان پابرجاست. برای اثبات این باور، می‌توان به مبنای قصاص یعنی حفظ مصلحت عموم جامعه و نیز ماهیت حق گونه آن اشاره کرد؛ چه با قتل ابتدائاً و اصالتاً حق قصاص برای اولیای

دم برقرار می‌شود. به همین دلیل نمی‌توان بدون رضایت اینان، حق قصاص را تحدید کرد. در برابر این باور، می‌توان به مصلحت طلبکاران توجه کرد. قصاص، مابه‌ازای حق حیات از دست‌رفته مقتول است، حقی که می‌تواند به حقی مالی تبدیل شده و در راه پرداخت بدهی‌ها صرف شود. پس اولیای دم در صورت بدهکاری مقتول، حق قصاص قاتل را نخواهند داشت مگر آنکه دیون مقتول را پرداخت یا ادای آن را تضمین کنند. فرضیه منتخب نگارنده این است که با توجه به ارتباط حق قصاص با نظم عمومی جامعه، نمی‌توان از اعمال حق قصاص برای حفظ منافع افراد خاصی به نام طلبکاران چشم‌پوشی کرد. برای همین، بقای حق قصاص در فرض بدهکاری مقتول ترجیح دارد.

حق مطالبه دیه - اگر در قتل عمد، اولیای دم به جای قصاص، به دریافت دیه رضایت دهند یا آنکه قتل، غیرعمد باشد و از اساس، سبب استقرار دیه شود، آیا دیون متوفی از محل دیه دریافت‌شده، پرداخت خواهد شد یا خیر؟ در مقام پاسخ به این پرسش، نخست باید دید که دیه از آن کیست، مقتول یا اولیای دم؟ قول تقریباً مشهور در فقه این است که دیه در حکم ملک متوفی است. در نتیجه دیه داخل در ترکه شده و دیون و وصایا از آن پرداخت می‌شود. نتیجه‌ی منطقی این دیدگاه این خواهد بود که در قتل عمد، در صورت تبدیل قصاص به دیه و قتل غیرعمد، در هر صورت، دیه در راه پرداخت بدهی‌ها صرف خواهد شد، اما گروه دیگری از فقها با تأکید بر تعلق دیه به اولیای دم، دیون متوفی را از محل دیه قابل وصول نمی‌دانند. در ارتباط با این حق، فرضیه مقاله پیش‌رو این است که از محل دیه، طلب طلبکاران مقتول قابل وصول است. حق عفو - آیا در فرض بدهکاری مقتول نیز، اولیای دم حق عفو قاتل از قصاص یا دیه را خواهند داشت یا خیر؟ در مقام پاسخ به این پرسش، می‌توان گفت که دیه از آن مقتول است، پس باید در راه پرداخت بدهی‌های او مصرف شود نه آنکه با بخشش دیه، فرصت پرداخت بدهی‌ها از دست رود. در همین راستا برخی از فقها بر این باورند که اولیای دم حق بخشش قاتل را ندارند مگر آنکه دیون مقتول توسط ایشان تضمین شود، اما گروهی دیگر بر این باورند که عفو حق اولیای دم است و نمی‌توان به بهانه پرداخت طلب طلبکاران متوفی، این حق را از آنها سلب کرد.

فرضیه این مقاله این است که عفو رایگان قاتل توسط اولیای دم به معنای سوءاستفاده آن‌ها از حق خویش است؛ بنابراین امکان‌پذیر نیست مگر آنکه دیون مقتول را پرداخت یا تضمین کند. به‌هرروی، دشواری تصمیم‌گیری نهایی درباره‌ی مسئله پیش‌رو از اینجا آغاز می‌شود که مطالبه قصاص، دیه و عفو حقوق اولیای دم هستند، پس چگونه می‌توان از آن‌ها خواست که از حقوق خویش بگذرند تا طلب طلبکاری وصول شود؟ به‌علاوه هر یک از این حقوق، بر اساس مبانی ویژه‌ای وضع شده‌اند؛ مبانی که به‌ویژه در مورد قصاص، ارتباط پررنگی با نظم عمومی دارند، پس چگونه می‌توان از این حقوق برای اجرای یک حق مالی چشم‌پوشی کرد؟ باین حال در برابر این موانع، نمی‌توان حقوق طلبکاران را نادیده گرفت؛ آن‌ها مطالباتی داشته‌اند که با مرگ بدهکار، وصول آن به خطر افتاده است، به‌علاوه امکان تبدیل قصاص به دیه، فرصت مناسبی است که دریغ است از دست رود و برای وصول طلب از آن استفاده نشود؛ بنابراین با توجه به زاویه‌ی دید ما نسبت به موضوع، پاسخ مسئله متفاوت خواهد بود. دغدغه‌های مربوط به دو سوی ماجرا (حفظ حقوق اولیای دم و یا حفظ حقوق طلبکاران)، نشان می‌دهد که لازم است رابطه‌ی حقوق اولیای دم با حقوق طلبکاران سنجیده شود. به همین دلیل، در مقاله پیش‌رو تلاش می‌شود نسبت حقوق اولیای دم با حقوق طلبکاران بررسی شود.

۱. امکان اجرای حق قصاص

همان‌گونه که می‌دانیم، مجازات قتل عمد در صورت تقاضای ولی دم و وجود سایر شرایط مقرر در قانون، قصاص است (ماده ۳۸۱ ق.م.ا.). حال پرسش این است که آیا در فرض بدهکاری مقتول به دیگران نیز، همچنان مجازات قصاص قابل اعمال است یا خیر؟ تردید از اینجا آغاز می‌شود که قصاص با توافق قاتل و اولیای دم قابل تبدیل به دیه است. پس آیا روا تر نیست که قصاص به دیه تبدیل شده و از محل آن، دیون مقتول پرداخت شود؟ در این بند، دو دیدگاه رایج در پاسخ به این پرسش بررسی شده و سپس به بررسی و انتخاب دیدگاه مناسب‌تر پرداخته خواهد شد. در نهایت رویکرد قانون مجازات اسلامی کنونی در این باره تحلیل خواهد شد.

۱-۱. دیدگاه نخست: امکان اعمال حق قصاص

بر اساس این دیدگاه، در فرض بدهکاری مقتول نیز حق اولیای دم برای قصاص همچنان پابرجاست (وقال ابن ادریس والمحقق، والعلامة: إن للورثة استيفاء القصاص، وإن بذل الجاني الدية من غير ضمان للدين.)، محقق بحرانی، بی تا، ص. ۱۷۸-۱۸۳؛ «ولهم القصاص، وإن لم يكن له مال و لم يكن عليهم ضمان الديون وغيرها.»، فاضل هندی، ۱۱۳۸، (الف)، ص. ۱۶۴؛ «المنسوب إلى جماعه أنه ليس للديان المنع من القصاص وإن لم يكن مال للميت يقضى منه ديونه وفي المسالك جعله الأشهر.»، سید محمد صادق روحانی، ۱۴۱۲، ص. ۴۴۰-۴۴۲. به بیان دیگر در صورتی که مقتول بدهکار باشد و هیچ مالی از خود برای ایفای دیون باقی نگذاشته باشد نیز اولیای دم می‌توانند قصاص قاتل را درخواست کنند. در نتیجه اجباری برای تبدیل قصاص به دیه و صرف آن در مسیر پرداخت بدهی‌های مقتول نخواهند داشت.

در توجیه این باور، در درجه نخست به آیات قرآن استناد می‌شود؛ آیاتی که برای اولیای مقتول، حق قصاص را به رسمیت می‌شناسند (سید محمد صادق روحانی، ۱۴۱۲، ص. ۴۴۰-۴۴۲). در تفسیر این آیات، با توجه به اطلاق کلام و نیز اصل عدم زیاده، گفته می‌شود که اولیای دم در هر صورت و به‌طور مطلق، حق قصاص دارند. برای همین نمی‌توان این حق مطلق را مقید به فرضی کرد که مقتول، بدهی نداشته باشد. پس در حالتی که مقتول بدهی داشته باشد نیز حق اولیای دم برای قصاص قاتل به قوت و اعتبار خود باقی است («ولعموم قوله تعالى وقد جعلنا لوليه سلطانا و قوله تعالى النفس بالنفس.»، محقق بحرانی، بی تا، ص. ۱۷۸-۱۸۳؛ «والله تعالى قال في محكم التنزيل: «ولكم في القصاص حياة» وقال تعالى: فقد جعلنا لوليه سلطانا ولا يرجع عن هذه الأدلة بأخبار الآحاد التي لا توجب علما ولا عملا.»، ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰، ص ۴۸-۵۰).

همچنین، در کنار دلیل یاد شده، توجه به مبنای قصاص نیز می‌تواند آزادی وراثت را در قصاص اثبات کند. قصاص در راستای حفظ مصلحت عموم جامعه وضع شده است؛ به همین دلیل نمی‌توان به خاطر منفعت مالی طلبکاران مقتول، آن را به کنار زد (چنانکه در تفسیر آیات

۱۷۸ و ۱۷۹ سوره مبارکه بقره چنین نوشته‌اند: «أن العفو ولو كان فيه ما فيه من التخفيف والرحمة، لكن المصلحة العامة قائمة بالقصاص فإن الحياة لا يضمنها إلا القصاص دون العفو والدية ولا كل شيء مما عداهما»، «عفو هر چند تخفیفی و رحمتی است نسبت به قاتل، (و رحمت خود یکی از فضائل انسانی است)، لكن مصلحة عموم تنها با قصاص تأمین می‌شود، قصاص است که حیات را ضمانت می‌کند، نه عفو کردن و دیه گرفتن و نه هیچ چیز دیگر.» (طباطبائی، بی‌تا: ص ۴۳۱-۴۳۴).

به‌علاوه، همان‌گونه که می‌دانیم با قتل ابتدائاً و اصالتاً حق قصاص برای اولیای دم برقرار می‌شود. «ولیس للدیان منهم من القصاص وان مات فقیرا... لان القصاص حقهم أصالته»، فاضل هندی، ۱۱۳۸، (الف) ص. ۲۸۱؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷، ص. ۳۵۱ - ۳۷۱؛ «قتل العمد یوجب القصاص عینا، ولا یوجب الدیة لا عینا ولا تخیرا»، امام خمینی، ۱۳۹۰، ص. ۵۳۳ - ۵۳۴؛ «إن قتل العمد المحض موجه القود فحسب، دون التملک»، ابن إدريس حلی، ۱۴۱۰، ص. ۴۸ - ۵۰. این حق هم تبدیل به دیه نمی‌شود مگر با تراضی قاتل و وراثت («بأن العمد إنما یوجب القصاص وهو حق للوارث، فإذا رضی بالدیة كانت عوضا عنه»، سید علی طباطبائی، ۱۴۱۹، ص. ۵۵۳ - ۵۵۴؛ «فلو عفا الولی القود یسقط و لیس له مطالبه الدیة، ولو بذل الجانی نفسه لیس للولی غیرها، ولو عفا الولی بشرط الدیة فللجانی القبول وعدمه، ولا تثبت الدیة إلا برضاه»، امام خمینی، ۱۳۹۰، ص. ۵۳۳ - ۵۳۴). به همین دلیل نمی‌توان اولیای دم را تنها به خاطر حفظ حقوق طلبکاران مقتول، مجبور کرد تا از حق خویش برای قصاص صرف نظر کرده و آن را تبدیل به دیه کنند (... و الأصل عدم وجوب الرضا بالدیة»، فاضل هندی، ۱۱۳۸، (الف)، ص. ۲۸۱؛ «أن القصاص حقهم فلیس لأحد المنع عنه»، سید محمدصادق روحانی، ۱۴۱۲، ص. ۴۴۰ - ۴۴۲؛ «وفی قتل العمد المحض، استحقوا القود، دون المال، فمن أبطله علیهم، ودفعه عنهم، فقد أبطل سلطانهم الذی جعله الله لهم، وخالف ظاهر التنزیل»، ابن إدريس حلی، ۱۴۱۰، ص. ۴۸ - ۵۰)، به ویژه آنکه وراثت تکلیفی به پرداخت دیون مورث خویش ندارند. چنانکه بر اساس ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی؛ «ورثه ملزم نیستند غیر

از ترکه چیزی به بستانکاران بدهند...». در همین راستا، ورثه الزامی به در نظر گرفتن مصلحت طلبکاران مورث در تبدیل قصاص به دیه نخواهند داشت («إن أخذ الدية اکتساب وهو غير واجب علی الوارث فی دین مورثه.»، سید محمدصادق روحانی، ۱۴۱۲، ص. ۴۴۰ - ۴۴۲؛ «برائة ذمهم من قضاء الدین.»، فاضل هندی، ۱۱۳۸، (ب)، ص. ۲۸۱)؛ همچنین بعد از قتل عمد، مالی در ترکه مقتول ایجاد نشده که اولیای دم بخواهند آن را از بین ببرند، بلکه تبدیل قصاص به دیه، خود نوعی تحصیل مال جدید به شمار می آید، علی القاعده نیز، نمی توان اشخاص را ملزم به تحصیل مال جدید نمود؛ چه کسب مال از حقوق مربوط به شخصیت به شمار می آید. («وقال ابن ادریس والمحقق، والعلامة: إن للورثة استیفاء القصاص، وإن بذل الجانی الدية من غير ضمان للدین، واحتجوا علی ذلك بأن موجب العمد القصاص، وأخذ الدية اکتساب، وهو غير واجب علی الوارث فی دین مورثه.»، محقق بحرانی، بی تا، ص ۱۷۸ - ۱۸۳).

۱-۲. دیدگاه دوم: عدم امکان اعمال حق قصاص

همان گونه که در شرح دیدگاه نخست گفته شد، تعدادی از فقها با تأکید بر مبنای قصاص از جهت حفظ مصلحت عموم جامعه و نیز ماهیت قصاص از جهت حق اولیای دم، حتی در فرض بدهکاری مقتول نیز حق اولیای دم را برای قصاص محفوظ می دانند. در برابر این باور، گروه دیگری از فقها، به مصلحت طلبکاران توجه می کنند؛ آن ها بر این باورند که در صورت بدهکاری مقتول، اولیای دم حق قصاص قاتل را نخواهند داشت مگر آنکه دیون مقتول را پرداخت یا ادای آن را تضمین کنند^۱ («إذا قتل المديون عمدا ولا مال له قال الشيخ فی النهاية: لم یکن لأولیائه القود إلا بعد تضمین الدین عن صاحبهم، فإن لم یفعلوا ذلك لم یکن لهم القود.»، محقق بحرانی، بی تا، ص ۱۷۸ - ۱۸۳)؛ «وعن جماعة منهم الشيخ والحلی والقاضی والإسکافی وابن زهرة مدعیا علیه

۱. البته بدیهی است که با توجه به لزوم رضایت قاتل برای تبدیل قصاص به دیه، اگر قاتل حاضر به پرداخت دیه نباشد، اولیای دم می توانند قصاص کنند. (قال أبو منصور الطبرسی: إن بذل القاتل الدية لم یجز للولی الاقتصاص ما لم یضمن الدین، وإلا كان له.»، فاضل هندی، ۱۱۳۷، ص. ۳۶۵ - ۳۶۶؛ محقق بحرانی، بی تا، ص ۱۷۸ - ۱۸۳)

الاجماع أن لهم المنع حتى يضمن الوارث الدين.»، سید محمدصادق روحانی، ۱۴۱۲: ۴۴۰-۴۴۲؛ «لا يجوز لهم الاقتصاص حتى يضمنوا الدين للغرماء...»، فاضل هندی، كشف اللثام، ۱۱۳۷: ۳۶۵-۳۶۶). فقهای معاصر نیز احوط را بر امکان قصاص به شرط تضمین دیون مقتول می‌دانند («هل يجوز للورثة استيفاء القصاص للمديون من دون ضمان الدية للغرماء؟ فيه قولان، والأحوط عدم الاستيفاء إلا بعد الضمان.»، امام خمینی، ۱۳۹۰: ۵۳۷-۵۳۸).

بدین ترتیب، در این دیدگاه نیز اگرچه بر حق وراثت بر استیفای قصاص تأکید می‌شود، اما اجرای این حق، مقید به فرضی دانسته می‌شود که مقتول بدهی نداشته باشد یا داشته باشد و ترکه‌ای از خویش برای ادای دیون باقی گذاشته باشد. در غیر این دو فرض؛ یعنی در جایی که مقتول بدهی داشته و ترکه‌ای نداشته باشد، وراثت حق استیفای قصاص را بدون ادا یا تضمین دیون از دست خواهند داد («فعل استيفاء القصاص وإن كان حقا لهم كما دلت عليه الآيات والروايات، لكنه ينبغي تقييدها بغير صورة الدين مع انحصار المال في الدية، كما هو فرض المسألة، فيجب أخذ الدية البتة ومع عدم أخذها باختيار القصاص أو العفو عن الدم فيجب عليهم ضمانها كما ذكرناه منه.»، محقق بحرانی، بی تا: ص ۱۷۸-۱۸۱؛ «لم يكن لأوليائه القود، إلا بعد أن يضمنوا الدين عن صاحبهم، فإن لم يفعلوا ذلك، لم يكن لهم القود على حال»، ابن إدريس حلی، ۱۴۱۰: ۴۸). در توجیه این باور به پاره‌ای از روایات نیز استناد می‌شود (عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن أسلم الجبلی عن يونس بن عبد الرحمن عن ابن مسكان عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الرجل يقتل وعليه دين وليس له مال فهل لأوليائه أن يهبوا دمه لقاتله وعليه دين؟ فقال: ان اصحاب الدين هم الخصماء للقاتل فان وهبوا أولياؤه دية القاتل فجاز وان أرادوا القود فليس لهم ذلك حتى يضمنوا الدين للغرماء وإلا فلا...؛ عنه عن معاوية بن حكيم عن علي بن الحسن بن رباط عن يحيى الأزرق عن أبي الحسن (عليه السلام) قال: سألت عن رجل قتل وعليه دين فاخذ أولياؤه الدية أيقضى دينه؟ قال: نعم إنما اخذوا ديته»، شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۳۱۲).

در تأیید این باور اگرچه نمی‌توان در درستی تلقی مصلحت جامعه به مبنای قصاص تردید کرد، اما حقیقت این است که طلبکاران نیز بخشی از جامعه شمرده می‌شوند. برای همین پرداخت مطالبات آن‌ها، اثر مهمی در تأمین نظم اقتصادی و امنیت مالی جامعه خواهد داشت. در نتیجه نمی‌توان نقش تبدیل قصاص به دیه و استفاده از آن در راه پرداخت بدهی‌ها را در تأمین مصالح جامعه نادیده گرفت. همچنین اگرچه در کارکرد قصاص نمی‌توان تردید کرد، اما در عین حال نباید مزیت و مصلحتی که در عفو است؛ یعنی نشر رحمت و انگیزه رأفت را انکار کرد، چنانکه مفسرین، عفو را به مصلحت مردم نزدیک‌تر می‌دانند تا انتقام (طباطبائی، بی‌تا: ۴۳۱؛ «فمن عفی له من أخیه شیء فبعد تبدل حکم القصاص عند عفو أولیاء المقتول إلی دیة فاتباع بالمعروف أی فعل العافی اتباع بالمعروف.» ناصر مکارم شیرازی، بی‌تا: ۵۰۲ - ۵۰۳؛ «الدیة فی العمد فاتباع بالمعروف وأداء إلیه یا حسان ذلک تخفیف من ربکم ورحمة.» محمد بن ادریس شافعی، ۱۴۰۰: ۲۷۶).

به علاوه دریغ است که وقتی امکان اکتساب مالی به‌عنوان دیه و طبیعتاً امکان پرداخت مطالبات از محل آن وجود دارد، همچنان بر حق اولیای دم برای قصاص و در نتیجه، بلاوصول شدن مطالبات پافشاری کنیم. همچنین اگرچه از لحاظ حقوقی، وراثت تکلیفی به ادای دین مورث ندارند، اما نمی‌توان از این نکته غافل بود که بدهکار گذاشتن مقتول در جایی که امکان پرداخت دینش از طریق دیه وجود دارد، از دیدگاه اخلاقی پسندیده نیست، به‌ویژه آنکه بحث عدم تکلیف وراثت در ادای دین مورث در جایی است که آن‌ها درصدد ادای دین از مال خویش باشند. این در حالی است که قصاص، مابه‌ازای حق حیات از دست‌رفته‌ی مقتول است؛ حتی که می‌تواند به حقی مالی تبدیل شده و در راه پرداخت بدهی‌ها صرف شود («لم یکن لأولیائه القود إلا بعد تضمین الدین عن دیانه، فإن لم يفعلوا فلیس لهم القتل، لأنه ترضیع لحق المیت.»، بجنوردی، ۱۳۷۷: ۲۱۷ - ۲۱۸). در همین مسیر، در فقه در توجیه لزوم تبدیل قصاص به دیه به اولویت ادای دین و لزوم بری شدن ذمه مقتول استناد شده است («وجه التأیید هو أن ظاهر هذه الأخبار مراعاة تقديم أداء الدین وبراءة ذمة المیت، فلیس لهم عفو عن الدم أو قصاص حتی یضمنوا الدیة، ایثاراً لبراءة

ذمه و خلو عهدته من الدین»، محقق بحرانی، بی تا: ۱۷۸ - ۱۸۱؛ «والراجح هو تعین أخذ الدیة لثلا یضیع حق المیت»، بجنوردی، ۱۳۷۷: ۲۱۷ - ۲۱۸).

۳-۱. انتخاب دیدگاه مناسب

یک - اگرچه تردیدی نیست که قصاص حق اولیای دم است، اما باید به این نکته نیز توجه داشت که طلبکاران مطالباتی از مقتول داشته‌اند که با عمل قاتل، امکان وصول آن از دست رفته است، در حالی که بازنده بودن مقتول، امکان وصول مطالبات وجود داشت. پس نمی‌توان طلبکاران مقتول را در مناسبات میان قاتل و ورثه‌اش بیگانه شمرد و نادیده گرفت. نظام حقوقی ما روش ویژه‌ای برای حمایت از فرصت از دست رفته طلبکاران پیش‌بینی نکرده است. شاید راه‌حل، ارجاع به قواعد عمومی مسئولیت مدنی باشد؛ یعنی به طلبکاران اجازه داده شود تا بر مبنای ماده یک ق.م.م. علیه قاتل دادخواهی کرده و خسارت عدم امکان وصول طلب خویش را مطالبه کنند، اما با کاستی این روش و دشواری مطالبه زیان «از دست رفتن فرصت» در نظام حقوقی مان آشنا هستیم. پس باید تلاش کرد از تنها واکنش نظام حقوقی در برابر قاتل؛ یعنی قصاص استفاده کرد تا از طریق این ظرفیت، حقوق طلبکاران را حفظ کرد. برای همین شاید بتوان به سراغ اجرای حق قصاص رفت. در نخستین گام می‌توان اجرای حق قصاص را در فرض بدهکاری مقتول تقصیر قلمداد کرد؛ شخص متعارف پرداخت بدهی را در اولویت قرار می‌دهد و تلاش می‌کند تا در نخستین فرصت، بدهی خویش را پرداخت کند. برای همین مسلماً اجرای حق قصاص و از دست دادن فرصت تبدیل آن به دیه را باید بر خلاف رفتار متعارف و در نتیجه، تقصیر شمرد، اما حقیقت این است که وراثت در صدد اعمال حق‌شان هستند. برای همین تلقی اعمال حق به عنوان تقصیر ناروا است، به علاوه اینکه آن‌ها تکلیفی به ادای دین مورث خویش ندارند. به همین دلیل نمی‌توان اعمال و اجرای این حق را تقصیر و سبب مسئولیت اولیای دم دانست. در ضمن، طرح قصاص به عنوان سوءاستفاده از حق نیز، غیرمنطقی است؛ چه در سوءاستفاده از حق، انگیزه اصلی شخص

از اجرای حق خویش، زیان رساندن به دیگری است. در حالی که در اجرای قصاص، علی‌القاعده انگیزه اصلی اولیای دم، تشفی خاطر خویش است نه اضرار به طلبکاران مقتول.

دو- قصاص حق کیست؟ از آن مقتول است که اینک استیفاء از آن به سبب فوت صاحب حق، به ورثه‌اش سپرده شده یا آنکه از اساس متعلق به اولیای دم است؟ در صورتی که پاسخ نخست را انتخاب کنیم، حق قصاص وارد ترکه خواهد شد. برای همین، اولیای دم باید در اجرای آن، مصلحت مقتول و صاحبان حق نسبت به ترکه را رعایت کنند. در نتیجه باید از این فرصت برای کسب برائت مقتول از دیون بهره ببرند، اما در صورتی که بالاصالت، حق قصاص از آن اولیای دم باشد، تصمیم‌گیری درباره‌ی آن منحصرأدر اختیار ایشان خواهد بود؛ بنابراین می‌تواند بدون آنکه دغدغه‌ای درباره مقتول و دیونش داشته باشند، درباره حق قصاص تصمیم بگیرند («... هو حق للوارث.»، سید علی طباطبائی، ۱۴۱۹: ۵۵۳). در میان این دو احتمال، به نظر می‌رسد احتمال نخست، با ظاهر قانون مجازات اسلامی سازگارتر باشد؛ چراکه ماده ۳۵۱ ق.م.ا. در بیان صاحبان حق قصاص، به قواعد ارث توجه داشته است؛ یعنی آنکه حق قصاص وارد ترکه شده و از این مجرا به اولیای دم می‌رسد. این در حالی است که اگر قصاص از آن اولیای دم به صورت مستقل بود، باید به همه بازماندگان مقتول صرف‌نظر از قواعد ارث می‌رسید. به علاوه قانون یادشده در ماده ۳۶۵، به مقتول اجازه داده است تا «پس از وقوع جنایت و پیش از فوت، از حق قصاص گذشت کرده یا مصالحه نماید». بدیهی است زمانی می‌توان صلاحیت مقتول برای گذشت و مصالحه درباره حق قصاص را پذیرفت که این حق، از اساس متعلق به او دانسته شده باشد. نتیجه‌ی منطقی پذیرش صلاحیت برای مقتول است که سبب می‌شود پس از گذشت مقتول، «... اولیای دم و وارثان نمی‌توانند پس از فوت او، حسب مورد، مطالبه قصاص یا دیه کنند...» (ادامه ماده ۳۶۵ ق.م.ا.). حال که پذیرفتیم قصاص حق خودِ مقتول است (بجنوردی، ۱۳۷۷: ۲۱۷)، با توجه به امکان تبدیل آن به دیه، ورثه باید از این فرصت، در راه پرداخت بدهی‌های مقتول استفاده کنند. به همین خاطر حق قصاص نخواهند داشت مگر آنکه حقوق طلبکاران مقتول را با پرداخت یا تضمین حفظ کنند.

سه- با این حال، نباید یک نکته را از یاد برد؛ مبنای حق قصاص بیش از هر چیز دیگری، به حفظ مصالح عمومی جامعه باز می‌گردد («ولکم فی القصاص حیا»، سوره بقره، آیه ۷۹، طوسی، ۱۳۸۷: ۴). دقیقاً به همین خاطر است که در صورت گذشت اولیای دم از قصاص، امکان صدور حکم به حبس قاتل وجود دارد (ماده ۶۱۲ ق.م.ا.). به همین دلیل حتی اگر قصاص را از آن مقتول بدانیم نیز نمی‌توان مبنای حق یادشده را فراموش کرد. با توجه به این مبنا، نمی‌توان از اعمال حق قصاص برای حفظ منافع افراد خاصی به نام طلبکاران چشم‌پوشی کرد. در نتیجه بقای حق قصاص در فرض بدهکاری مقتول ترجیح دارد، اما یک نکته را باید به خاطر سپرد؛ اختیار قصاص در راستای مصالح عمومی جامعه به اولیای دم سپرده شده است پس اینان باید در راستای هدف یادشده، حق قصاص را اعمال کنند. به همین دلیل اگر از حق قصاص تنها به منظور اضرار به طلبکاران استفاده کنند، باید در بقای حق یادشده تردید کرد. از این سخن، می‌توان به این نتیجه رسید که اگر اثبات شود انگیزه اصلی اولیای دم از پافشاری بر قصاص تنها زیان رساندن به طلبکاران و بی‌بهره ساختن آن‌ها از وصول طلب است، می‌توان بر پایه اصل ۴۰ ق.ا. جلوی سوءاستفاده از حق را گرفت؛ چه «صاحب حق نباید چنین پندارد که در چگونگی انتفاع از آن آزاد است و وجود حق برای مشروع ساختن هر اقدامی کفایت می‌کند» (دکتر کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۴۲۷). او باید در مسیر اجرای حق خویش، مبنای اصلی حق را لحاظ کند، پس اگر بدون توجه به این مبنا و تنها برای آزار طلبکاران، درخواست قصاص کند، نباید همچنان تابع خواسته او بود (ملاک ماده ۱۳۲ ق.م.).

۱-۴. بررسی قانون مجازات اسلامی

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ درباره‌ی موضوع مورد اختلاف حکمی را در نظر نگرفته بود. این سکوت به معنای تأیید قواعد عمومی و پذیرش امکان قصاص قاتل در فرض بدهکاری مقتول بود، اما قانون مجازات مصوب ۱۳۹۲ در این باره نص ویژه‌ای را پیش‌بینی کرد. بر اساس ماده ۴۳۲ این قانون، «هرگاه مجنی‌علیه پیش از استیفای حق قصاص، فوت کند و ترکه او برای ادای دیون او کافی نباشد، صاحب حق قصاص، بدون اداء یا تضمین آن دیون، حق استیفای

قصاص را دارد...». بدین ترتیب قانون‌گذار به صاحبان حق قصاص اجازه می‌دهد حق قصاص را اعمال کنند بی‌آنکه دغدغه‌ای برای حفظ حقوق طلبکاران داشته باشند. در دفاع از این حکم، می‌توان به مبنای حق قصاص در حفظ مصالح جامعه و نیز تعلق حق قصاص به اولیای دم (و نه مقتول) اشاره کرد («لأن القصاص بمقتضى الآية الكريمة: (فقد جعلنا لوليه سلطانا) حق للولي دون المجنى عليه.»، سید محمدصادق روحانی، ۱۴۱۲: ۴۴۰ - ۴۴۲)، اما همان‌گونه که گفته شد، این ماده را باید در پرتو اصل چهلم ق.ا. تفسیر کرد. در نتیجه اگر اولیای دم، اعمال حق خویش را وسیله اضرار به طلبکاران قرار دهند، باید در برابر خواسته آن‌ها برای اعمال حق قصاص ایستاد. جدا از این نکته که البته نمی‌توان منکر دشواری پذیرش آن از سوی دادگاه‌ها به‌ویژه از جهت امکان اثبات انگیزه‌ی اولیای دم بود، ماده یادشده با پرداخت یا تضمین دیون اجازه‌ی اعمال حق قصاص را داده است. فرض پرداخت نقدی دیون مشکل ویژه‌ای ندارد، اما در فرض تضمین دیون، درباره شرایط و به‌صورت ویژه زمان ادای دین ابهام وجود دارد. به نظر می‌رسد با توجه به لزوم تبعیت دین ضامن (اولیای دم) از دین بدهکار اصلی (مقتول)، زمان ادای دین تابع زمان ادای دین اصلی خواهد بود مگر آنکه بر خلاف این، توافقی شکل بگیرد.

۲. امکان دریافت دیه

اگر در قتل عمد، اولیای دم به‌جای قصاص، به دریافت دیه رضایت دهند یا آنکه قتل، غیرعمد باشد و از اساس سبب استقرار دیه شود، آیا دیون متوفی از محل دیه دریافت شده، پرداخت خواهد شد یا خیر؟ به‌علاوه آیا ورثه می‌توانند قاتل را از دین مربوط به دیه ابراء کنند؟ پاسخ به این پرسش‌ها در گرو بررسی این سؤال است که دیه از آن متوفی است یا متعلق به اولیای دم؟ در همین راستا، در بخش الف این بند، به مالکیت دیه پرداخته خواهد شد. پس از این و با توجه به پاسخ پرسش یادشده، در بخش ب، به امکان پرداخت دیون از محل دیه پرداخته خواهد شد. بحث ابراء از دیه نیز، در بند سوم بررسی خواهد شد.

۲-۱. مالکیت دیه

آیا دیه در شمار اموال متوفی محسوب می‌شود که با توجه به عدم امکان برخورداری خود متوفی از آن، بنا بر قواعد ارث، بین وراثت تقسیم می‌شود یا آنکه از اساس به خود متوفی تعلق ندارد و اصالتاً ملک شخصی وراثت است؟ در حالی که در صورت اول، دعوی وراثت در مطالبه دیه دعوی به قائم مقامی متوفی به حساب می‌آید؛ در حالت دوم، دعوی آن‌ها در مطالبه دیه، دعوی شخصی است. آثار عملی این تشخیص، فراوان است، از جمله آنکه:

- اگر دیه ملک متوفی باشد، تنها وراثت می‌تواند آن را مطالبه کند؛ در غیر این صورت هر کسی که از مرگ دیگری، ضرر مسلمی دیده باشد می‌تواند با اثبات زیان وارده نسبت به مطالبه آن اقدام کند. البته وراثت می‌تواند با بهره‌گیری از اماره‌ی قرابت، بی‌نیاز از اثبات ورود زیان به خویش باشند.

- اگر دیه ملک شخصی خود متوفی به حساب آید جزء ماترک محسوب شده و بر اساس قواعد ارث میان وراثت تقسیم می‌شود، در غیر این صورت بنا بر اصل باید به نسبت زیان وارده و در صورت تردید، به نحو تساوی تقسیم شود. در این باره می‌توان از ملاک ماده ۱۵۳ قانون مدنی بهره برد: «هرگاه نهی مشترک مابین جماعتی باشد و در مقدار نصیب هر یک از آن‌ها اختلاف شود حکم به تساوی نصیب آن‌ها می‌شود مگر اینکه دلیلی بر زیادتی نصیب بعضی از آن‌ها موجود باشد».

- اگر دیه از آن مقتول و نتیجتاً جزء ماترک باشد دیون متوفی باید از آن خارج شود و سپس به تصفیه ترکه اقدام گردد (برای دیدن منابع فقهی، ر.ک. به: محسن ایزانلو، عباس میرشکاری، ۱۳۸۹: ۴۵)؛ در حالی که اگر مال شخصی ورثه به حساب آید، دیون متوفی از آن خارج نخواهد شد؛ چه اموال ورثه وثیقه دیون مورث نیستند. بر اساس ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی، «ورثه ملزم نیستند غیر از ترکه چیزی به بستانکاران بدهند و اگر ترکه برای اداء تمام دیون کافی نباشد ترکه

مابین تمام بستانکاران به نسبت طلب آن‌ها تقسیم می‌شود مگر اینکه آن را بدون شرط قبول کرده باشند که در این صورت، مطابق ماده ۲۴۶ مسئول خواهند بود.»

- اگر دیه جزو ماترک باشد ابراء خود متوفی از دیه بر این مبنا که سبب طلب مربوط به دیه یعنی فعل موجب مسئولیت مدنی به وقوع پیوسته است، صحیح خواهد بود؛ در غیر این صورت ابراء مقتول، فضولی است.

- اگر دیه جزو اموال متوفی باشد، قواعد مالیات بر ارث بر آن حاکم خواهد بود، اما اگر متعلق به وراث باشد مشمول مالیات بر ارث نیست.

- اگر دیه جزو اموال متوفی باشد، وراث نیز می‌توانند جداگانه خسارات وارده به خودشان را مطالبه کنند، اما اگر دیه ملک شخصی وراث باشد، فرض بر این است که با دریافت دیه زیان‌شان جبران شده، برای همین حق مطالبه مبلغی افزون بر دیه را نخواهند داشت.

در فقه، جز معدودی که با احتساب دیه به عنوان مال متوفی از آن جهت که مستلزم زنده تلقی کردن متوفی است، مخالفت کرده‌اند (فقعانی، الدر المنضود: ۲۷۱؛ «والمیت لا یملک بعد وفاته»، سید محمد صادق روحانی، ۱۴۱۲: ۴۴۰ - ۴۴۲). سایرین صریحاً یا ضمناً دیه را به عنوان ملک متوفی محسوب کرده‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۹: ۸۱۷؛ «أما علی تقدیر بقائها علی حکم مال المیت، أو ینتقل إلى الدیان، فغیر ظاهر. نعم هو محتمل علی تقدیر البقاء.»، محقق اردبیلی، ۱۴۱۴: ۱۲۷ - ۱۲۸؛ «والدیة عندنا فی حکم مال المیت وإن تجددت بعده تقضى منها دیونه وتخرج منها وصایاه وإن كان القتل عمدا، لکن إن رضی الورثة بالدیة فی العمد. قال فی الخلاف والمبسوط: إنه قول عامه الفقهاء إلا أبا ثور.»، فاضل هندی، کشف اللثام، ۱۱۳۷: ۳۶۵ - ۳۶۶). در اجرای این قاعده تفکیکی میان نوع قتل دیده نمی‌شود، بلکه به طور مطلق و صرف نظر از نوع قتل، دیه را در حکم مال میت دانسته‌اند (مروارید، ۱۴۱۰: ۳۹۰ - ۳۹۱). به هر حال فقیهان از این که دیه در حکم مال متوفی است دو نتیجه مهم گرفته‌اند: دیون و وصایا از دیه اخراج می‌شود («أما کون الدیة كأموال المیت فهو المعروف ویدل علیه قول الصادق علیه السلام علی المحکی فی خبر إسحاق إن رسول الله (ص) قال: إذا قبلت دیة العمد فصارت مالا فیهی میراث کسائر الأموال.»، خوانساری، ۱۴۰۵:

۲۹۵-۲۹۶؛ «الدية كأموال الميت تقضى منها ديونه وتنفذ وصاياه وإن قتل عمدا إذا أخذت الدية»، خوانساری، ۱۴۰۵: ۲۹۵-۲۹۶) و دیه بر حسب قواعد ارث تقسیم می‌شود؛ زیرا بنا به فرض دیه مال متوفی است و در تقسیم آن دلیلی خاص بر امتیاز آن از تقسیم سایر اجزای ماترک وجود ندارد؛ بنابراین نسبت‌های تعیین شده در ارث در تقسیم دیه لازم‌الاتباع است و با وجود خویشاوند اقرب نوبت به خویشاوند قریب نخواهد رسید و در صورت انحصار وراثت به یک خویشاوند، تمام دیه از آن او خواهد بود (مروارید، همان منبع: ۲۳-۲۴).

با این حال تعلق دیه به متوفی با یک ایراد اساسی روبه‌رو است و آن ایراد، پایان یافتن اهلیت تمتع با مرگ است. ادامه‌ی شخصیت حقوقی متوفی پس از مرگ به معنای زندگی پس از مرگ است؛ امری که آشکارا خلاف واقعیت است («والمیت بعد تحقق الموت لیس قابلاً لان یتملک»، بروجرودی، ۱۴۱۴، ج. ۷: ۲۱۷-۲۱۸؛ «وإذا عرفت ذلك فاعلم أن الأشهر الأظهر أن الدية فی حکم المال المقتول يقضى منها دینه وقضى منه وصاياه وترثها ورثته، قيل إنها لا تصرف فی الدين لتأخر استحقاقها عن الحياة التي هي شرط الملك، والدين كان متعلقاً بالذمة حال الحياة، وبالمال بعدها، والمیت لا يملك بعد وفائه. ولا يخفى ما فيه، فإنه اجتهاد فی مقابلة النصوص، وجرأة علی أهل الخصوص، وقد عرفت دلالة الروایات المتقدمة علی وجوب أداء الدين منها.»، محقق بحرانی، بی تا: ۱۸۱-۱۸۳). در پاسخ به این ایراد می‌توان به فرض حقوقی استناد جست. ویژگی فرض حقوقی این است که آشکارا خلاف واقعیت است و قانون‌گذار صرفاً بنابر مصالح خاص، واقعیت را نادیده گرفته و مجاز را جایگزین آن می‌کند. برای نمونه مال منقولی که به کشاورزی اختصاص یافته را غیرمنقول فرض می‌کند. این اتفاق تنها به جهت تحقق هدف یا اهداف خاصی رخ می‌دهد. در نتیجه تنها در چارچوب همان اهداف از پیش تعیین شده، مجال اجرا خواهد داشت. برای همین است که ماده ۱۷ ق.م. مال منقول را تنها از جهت صلاحیت محاکم و توقیف اموال غیرمنقول، می‌داند نه از سایر جهات. دیه نیز همین گونه است؛ قانون‌گذار انسان در گذشته را زنده تصور می‌کند تا بتواند از دیه برخوردار شود. این فرض زنده بودن انسان در گذشته تنها از جهاتی خاص

قابل اجراست؛ یعنی اخراج دیون و تقسیم بر حسب قواعد ارث («فلان الملكية اعتبار عقلائی أمضاها الشارع فی موارد كثيرة من موارد اعتبارهم، فلا مانع من اعتبارها للمیت. وأما قولهم بأنه بحکم مال المیت فی بعض الموارد ولا یقولون أنه ماله، فمن جهة أن المیت لا یمکن أن یتصرف فیہ التصرفات المتوقفة علی الحیاة، فیتوهمون عدم إمكان الملكية لعدم إمكان تلك التصرفات، ومن طرف آخر یرون أن الشارع رتب آثار الملكية للمیت فیقولون إنه بحکم مال المیت، وإلا ففي الحقیقة ماله ولكن الشارع نفی عنه بعض آثار الملكية وأثبت بعض الآثار، وله ذلك فی عالم التشریع، لان الموضوع من اعتباراته تأسیسا أو إمضاء، والآثار أيضا تشریعیة.»، بروجردی، ۱۴۱۴: ۲۱۷-۲۱۸).

با این حال، پناه بردن به فرض حقوقی همیشه آخرین راه حل است. در واقع تا جایی که شدنی است، باید تلاش کرد نظام حقوقی در کنار واقعیت‌ها حرکت کند و از توسل به مجاز دوری شود. برای همین شاید بشود راه حل دیگری را پیدا کرد. بر این اساس باید میان فعل زیان‌بار و مرگ تفکیک قائل شد؛ سبب حق مطالبه خسارت، فعل زیان‌بار است و نقش مرگ تنها در اندازه‌ی شرط تحقق حق فوق خلاصه می‌شود. برای همین با توجه به تحقق سبب حق در زمان حیات شخص، می‌توان گفت که حق مطالبه‌ی دیه در زمان حیات به وجود آمده است. پس متوفی با وقوع فعل زیان‌بار که منطقی و از لحاظ رتبه‌ای و حتی زمانی، با مرگ فاصله‌ای ولو کوتاه دارد، ضمانت اجرای لطمه به حق حیات را به دست می‌آورد. به این تعبیر، مرگ تنها شرط استقرار حقی است که سبب آن (فعل زیان‌بار) پیش از مرگ فراهم آمده است و صاحب حق به اعتبار لحظه‌ی وقوع سبب و نه شرط تعیین می‌شود. با وجود این از لحاظ نظری بر این تحلیل می‌توان ایراد کرد که مرگ همچنان سبب یا دست‌کم جزئی از سبب تعلق دیه است و نه یک شرط ساده. به علاوه همواره ضمانت اجرای هر گونه لطمه به حق، دست‌کم از لحاظ رتبه، اگر نه از لحاظ زمانی، مؤخر بر ورود آن لطمه است. علاوه بر این محسوب کردن دیه‌ی قتل عمد به عنوان مال مقتول با این ایراد روبه‌رو است که - بر این مبنا که دیه بدل از قصاص باشد - آنچه پس از فوت واجب می‌شود قصاص

است نه دیه و دیه تنها با تراضی ایجاد می‌شود و بنا به فرض در زمان مرگ هنوز تراضی واقع نشده است.

شاید بتوان ماجرا را از زاویه دیگری دید. در کتب فقهی مثالی آورده می‌شود که اگر شخص پس از پهن کردن تور در دریا بمیرد و ماهی پس از فوت وی، به داخل تور افتد، آیا ماهی داخل در ترکه شمرده خواهد شد یا خیر؟ پاسخ به این پرسش عموماً مثبت است (سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸: ۱۴۳). مانند این قضیه در قرعه کشی بانک‌ها رخ می‌دهد. فرض کنید فردی پس از افتتاح حساب نزد بانک می‌میرد؛ اتفاقاً پس از مرگ نیز در قرعه کشی بانک جایزه‌ای را می‌برد. آیا این جایزه متعلق به او نیست؟ آیا در ترکه او جای نمی‌گیرد؟ بدون تردید پاسخ به این پرسش مثبت است؛ چرا که سبب ایجاد حق بر جایزه، در دوران حیات او به وجود آمده بوده و تنها شرط برخورداری از جایزه در دوران پس از مرگ رخ می‌دهد. با توجه به این نمونه‌ها، می‌توان گفت که همین اندازه که سبب حق در زمان حیات شخص به وجود آید، می‌توان حق حاصله از آن سبب را در دارایی وی شمرد. بر همین اساس می‌توان گفت: «حق حیات» اساسی‌ترین حق بشر است (ماده سه اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده شش میثاق حقوق مدنی و سیاسی و اصل ۲۲ قانون اساسی). لطمه به این حق که در درجه اول با وقوع فعل زیان‌بار مصداق می‌یابد همانند تجاوز به سایر حقوق، مسئولیت مدنی به همراه دارد (ماده یک قانون مسئولیت مدنی).

در تکمیل این استدلال، می‌توان افزود در فاصله زمان «پیش از مرگ» و «پس از مرگ» زمان سومی هست: «هم‌زمان با مرگ» و دیه فوت «با مرگ» و نه «پس از مرگ» ایجاد می‌شود؛ بنابراین همان‌گونه که حق حیات از شخص متوفی سلب می‌شود، ضمانت اجرای آن هم پیش از مرگ (به اعتبار تحقق سبب: واقعه موجد مسئولیت) یا هم‌زمان با آن (به اعتبار تحقق شرط: مرگ) در دارایی متوفی ایجاد می‌شود.

در این راستا به نظر می‌رسد تحلیل دیه به‌عنوان حق شخصی متوفی قابل پذیرش باشد، به ویژه آنکه این تحلیل با ظاهر قانون مجازات اسلامی نیز سازگار است؛ در واقع قانون‌گذار ما چه درباره

بهره‌مندان از دیه و چه در خصوص میزان بهره آن‌ها از دیه از قواعد ارث پیروی کرده است. توضیح آنکه بر اساس تبصره ماده ۴۵۲ ق.م.ا. «ورثه مقتول ... به نسبت سهم‌الارث از دیه مقتول نیز ارث می‌برند». استفاده از قواعد ارث در خصوص دیه بیش از هر دلیل دیگری می‌تواند خود متوفی را به‌عنوان صاحب حق اصلی اثبات کند.

البته با تصویب قانون مجازات جدید انتظار می‌رفت ماهیت دیه از این جهت مشخص شود، اما شوربختانه چنین نشد. بر اساس ماده ۴۵۲ این قانون، «دیه، حسب مورد حق شخصی مجنی‌علیه یا ولی دم است و احکام و آثار مسؤولیت مدنی یا ضمان را دارد. ذمه‌ی مرتکب جز با پرداخت دیه، مصالحه، ابراء و تهاتر، بری نمی‌گردد». بر اساس جمله نخست این ماده و به‌ویژه با تأکید بر کلمه‌ی «حسب مورد»، می‌توان چنین برداشت کرد که دیه‌ی عضو از آن زیان‌دیده و دیه نفس از آن ولی دم است. از کلمه‌ی «حق شخصی» نیز چنین بر می‌آید که این حق، بالاصالت متعلق به زیان‌دیده و یا ولی اش می‌باشد نه به قائم‌مقامی؛ بنابراین و در راستای همین برداشت می‌توان گفت که تقسیم دیه میان اولیاء دم ارتباطی با بحث ارث ندارد؛ چه این حق در درجه نخست و بالاصالت متعلق به خود ایشان است نه آنکه از ماترک متوفی به آن‌ها رسیده باشد. با این حال تبصره‌ی ماده پیش‌گفته با این نتیجه ناسازگار است. به موجب این تبصره، «ورثه مقتول به جز بستگان مادری به نسبت سهم‌الارث از دیه مقتول نیز ارث می‌برند». بدین ترتیب جای این پرسش است که اگر دیه حق شخصی اولیاء دم است، چرا می‌باید به موجب قواعد ارث میان آن‌ها تقسیم شود؟ و اگر قرار است که به موجب قواعد ارث میان ورثه تقسیم شود، چرا قانون‌گذار، دیه را حق شخصی اولیاء دم معرفی می‌کند؟ برای رهایی از این تعارض، جدا از آنکه می‌توان موضوع را به اشتباه قانون‌گذار نسبت داد، می‌توان تفسیری غریب از واژگان حق شخصی نیز به دست داد؛ بر اساس این تفسیر حق شخصی به معنای حقی است که تنها از آن اولیاء دم است و شخص دیگری حق تصمیم‌گیری درباره‌ی آن را ندارد، نه به معنای اینکه این حق، بالاصالت متعلق به ایشان است. آخرین جمله ماده یادشده که راه‌های ابراء جانی را به‌گونه‌ای حصری برمی‌شمارد نیز، این استنباط را تقویت می‌کند. بر اساس این بخش از ماده، «ذمه‌ی مرتکب جز با پرداخت دیه، مصالحه، ابراء و تهاتر بری نمی‌گردد».

بدین ترتیب، تلقی دیه به عنوان «در حکم مال میت» با ظاهر قانون مجازات اسلامی سازگارتر است؛ چه از لحاظ تقسیم دیه میان وراث بر حسب قواعد ارث و چه از جهت امکان بخشش قاتل توسط مقتول پیش از مرگ. به علاوه این رویکرد منطقی تر نیز هست؛ چه دیه در برابر سلب حق حیات متوفی است، پس به مانند حق حیات باید از آن مقتول دانسته شود («لو قتل المدیون عمدا ولیس له مال یؤدون به دینه، فیعطی دینه من دیته فیما إذا رضی القاتل بإعطاء الدیة وصالحة الوارث علی أخذ الدیة فیؤدی دینه من دیته، لأنه أحق بدیته من غیره، لان الدیة عوض أعز شیء عنده وهو روحه وحياته.»، بجنوردی، ۱۳۷۷: ۲۱۷-۲۱۸).

۲-۲. امکان پرداخت دیون از محل دیه

همان گونه که گفته شد، بر اساس دیدگاه مشهور در فقه، دیه از آن خود میت است. نتیجه‌ی منطقی این دیدگاه این خواهد بود که در قتل عمد، در صورت تبدیل قصاص به دیه و در قتل غیرعمد، در هر صورت، دیه در راه پرداخت بدهی‌ها صرف خواهد شد («لو قتل شخص و علیه دین فإن أخذ الورثة دیته صرفت فی دیون المقتول ووصایاه کباقی أمواله، ولا فرق فی ذلک بین دیة القتل خطأ أو شبه عمد أو ما صولح علیه فی العمد...»، امام خمینی، ۱۳۹۰: ۵۳۷-۵۳۸؛ «فإن هو قتل عمدا وصالح أولیائه قاتله علی الدیة فعلی من الدین؟ علی أولیائه من الدیة، أو علی المسلمین؟ فقال: بل یؤدوا دینه من دیته التي صالح علیها أولیائه، فإنه أحق بدیته من غیره. وفي الخبر: إذا قبلت دیة العمد فصارت مالا فهی میراث کسائر الأموال»، سید علی طباطبائی، ۱۴۱۹: ۵۵۱-۵۵۳). قانون مجازات اسلامی نیز، همین باور را انتخاب کرده است. بر اساس ماده ۴۳۲ این قانون، «اگر به هر علت، قصاص به دیه تبدیل شود، باید در ادای دیون مذکور صرف شود». بدین ترتیب اولیای دم حق استفاده شخصی از دیه را نخواهند داشت، بلکه باید در مسیر ادای دیون از آن استفاده کنند. البته با وجود صراحت ماده‌ی پیش گفته در صرف دیه در ادای دیون، باید توجه داشت که با توجه به ماده ۲۲۸ قانون امور حسبی، ورثه می‌توانند از محل دیه یا اموال شخصی خویش، دیون متوفی را پرداخت کنند، برای همین الزامی به پرداخت دیون از محل دیه وجود

نخواهد داشت. بر اساس ماده‌ی یادشده: «ورثه می‌توانند دیون را از ترکه یا از مال خود اداء نمایند».

۳. امکان گذشت از قصاص و دیه

همان‌گونه که می‌دانیم، «صاحب حق قصاص در هر مرحله از مراحل تعقیب، رسیدگی یا اجرای حکم می‌تواند به‌طور مجانی یا با مصالحه، در برابر حق یا مال گذشت کند» (ماده ۳۴۷ ق.م.ا.). اینک باید دید که آیا در فرض بدهکاری مقتول نیز، اولیای دم، حق عفو قاتل از قصاص یا دیه را خواهند داشت یا آنکه مجبور خواهند بود تا قصاص را به دیه تبدیل کرده و برای پرداخت بدهی‌های مقتول از آن استفاده کنند؟ در پاسخ به این پرسش، باید توجه داشت که همان‌گونه که از ماده ۳۴۷ ق.م.ا. قابل استنباط است، عفو دو گونه دارد: رایگان و با عوض (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۶۵۱).

در فرض عفو رایگان، برخی از فقها، اولیای دم را مُحِق به عفو قاتل می‌دانند، اما به طلبکار اجازه می‌دهند تا به قاتل برای وصول طلبش رجوع کند؛ گویی که قاتل با کشتن بدهکار، سبب عدم وصول طلب طلبکاران شده و برای همین در برابر آن‌ها مسئولیت خواهد داشت. جالب آنکه همین گروه به اولیای دم اجازه قصاص نمی‌دهند؛ شاید به این دلیل که در فرض قصاص، قاتل به سزای کردار خویش رسیده، برای همین دیگر امکان رجوع به وی فراهم نخواهد بود («إنما جاز لهم الهبة ولم یجز القود حتی یضمنوا، لأنه مع الهبة یتمکن الغرماء من الرجوع إلى القاتل بحقهم، بخلاف ما إذا قید منه»، محقق بحرانی، بی‌تا، ص ۱۷۸ - ۱۸۱؛ «لا یجوز لهم الاقتصاص حتی یضمنوا الدین للغرماء، لخبر أبی بصیر سأل الصادق (علیه السلام) عن الرجل یقتل وعلیه دین و لیس له مال، فهل لأولیائه أن یهبوا دمه لقاتله وعلیه دین؟ فقال: إن أصحاب الدین هم الخصماء للقاتل، فإن وهبوا دمه للقاتل فجائز، وإن أرادوا القود فلیس لهم ذلك حتی یضمنوا الدین للغرماء»، فاضل هندی، کشف اللثام، ۱۳۷: ۳۶۵ - ۳۶۶؛ «ورواه الشیخ أيضا بطریق آخر عن أبی بصیر أيضا مثله، إلا أنه قال: فإن وهبوا أولیاءه دية القاتل فهو جائز، وإن أرادوا القود لیس لهم ذلك، حتی

یضمنوا الدین للغرماء، وإلا فلا وهذه الرواية هي التي أشرنا إليه بأنها دليل لما ذهب إليه الشيخ»، محقق بحرانی، بی تا: ۱۷۸ - ۱۸۱؛ همچنین، حر عاملی، ۱۴۱۴: ۳۶۴ - ۳۶۵).

اما برخی دیگر از فقها بر این باورند که اولیای دم حق بخشش قاتل را ندارند مگر آنکه دیون مقتول توسط ایشان تضمین شود («هل يجوز للورثة استيفاء القصاص للمديون من دون ضمان الدية للغرماء؟ فيه قولان، والأحوط عدم الاستيفاء إلا بعد الضمان بل الأحوط مع هبة الأولياء دمه للقاتل ضمان الدية للغرماء.»، امام خمینی، ۱۳۹۰: ۵۳۷ - ۵۳۸؛ «وإن كان القتل عمداً فأولياءه العفو عن القصاص والرضا بالدية وليس لهم العفو عن القصاص بلا دية، فإن فعلوا ذلك ضمنوا الدية للغرماء.»، خویی، ۱۴۱۱: ۱۳۶). در توجیه این دیدگاه به حدیثی از معصوم (ع) استناد می‌شود که به موجب آن، در فرض عفو قاتل توسط اولیای دم، آن‌ها در برابر طلبکاران مقتول، مسؤول شناخته شده‌اند («وسأل أبو بصير أبا عبد الله عليه السلام عن رجل قتل وليس له مال وعليه دين، فهل لأولياءه أن يهبوا دمه لقاتله وعليه دين؟ قال: إن أصحاب الدين هم الخصماء للقاتل، فان وهب أولياؤه دمه للقاتل، ضمنوا الدين للغرماء، وإلا فلا»، شیخ صدوق، ۱۴۱۵: ۵۲۸؛ «فان وهب أولياؤه دمه للقاتل ضمنوا الدية للغرماء وإلا فلا.»، بروجردی، ۱۴۱۴: ۳۲۹ - ۳۳۰). همچنین گفته شده که دیه از آن مقتول است، پس باید در راه پرداخت بدهی‌های او مصرف شود، نه آنکه با بخشش قاتل، فرصت پرداخت بدهی‌ها از دست رود («فإن الدية إنما هي ملك للميت وبحكم أمواله الآخر كما مر في محله، ولذا تصرف في وصاياه وتؤدى ديونه أولاً ثم يرثها الوراث بحسب ما لهم من الفرض، وعلى ذلك فما دام دينه يكون باقياً ليس للورثة العفو لعدم كونها لهم حتى يكون لهم العفو عنها.»، محمدصادق روحانی، ۱۴۱۴: ۱۳۰ - ۱۳۶؛ «إذا قتل شخص، وعليه دين، وليس له مال، فإن كان قتله خطأ أو شبه عمد، فليس لأولياء المقتول عفو القاتل أو عاقلته عن الدية، إلا مع أداء الدين أو ضمانه.»، خویی، ۱۴۱۱: ۱۳۶).

در زمان حکومت قانون مجازات اسلامی پیشین، با توجه به سکوت این قانون، گفته شده بود: «در وضع کنونی با توجه به استثنایی بودن ضمانت اجرای معامله به قصد فرار از دین که منحصر

در ماده ۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی است و به عقود اختصاص دارد، حتی اگر عفو از دیه یا انتخاب قصاص به ابراء تعبیر شود باز هم امکان استناد به ماده فوق وجود ندارد»، برای همین، پیشنهاد شده بود: «از جنبه مسئولیت مدنی می‌توان گفت که اگر ولی دم به‌عنوان مدیون مرتکب تقصیر شود که نتیجه آن اضرار به طلبکاران باشد دادگاه می‌تواند به‌عنوان بهترین راه جبران خسارت (ماده ۳ قانون مسئولیت مدنی) آن عمل حقوقی را بدون توجه به وجود یا عدم وجود قصد فرار از دین نامعتبر بداند...؛ بنابراین صرف تقصیر کافی است. در فرضی که ولی دم قصاص را انتخاب می‌کند نمی‌توان تقصیر را به او نسبت داد، اما در فرض عفو رایگان، امکان سوءاستفاده از حق منتفی نیست» (ایزانلو و میرشکاری، ۱۳۸۹: ۶۱)، اما خوشبختانه قانون مجازات جدید، حکم و ویژه‌ای در فرض عفو پیش‌بینی کرده است. بر اساس بخشی از ماده ۴۳۲ این قانون، «هرگاه مجنی‌علیه پیش از استیفای حق قصاص، فوت کند و ترکه او برای ادای دیون او کافی نباشد، صاحب حق قصاص، ... حق گذشت مجانی، بدون اداء یا تضمین دیون را ندارد...». بدین ترتیب صاحب حق قصاص نمی‌تواند از حق قصاص به‌صورت مجانی گذشت کند، مگر آنکه دیون مقتول را پرداخت یا تضمین کند. البته باید یادآور شد که اگرچه در ماده‌ی یادشده، از ادا یا تضمین دیون سخن گفته شده، اما به نظر می‌رسد سقف مسئولیت اولیای دم تنها تا محدوده‌ی دیه‌ی تعیین شده در قانون خواهد بود. برای همین وراثت در صورت عفو قاتل، تکلیفی به ادای تمامی دیون نخواهند داشت. این تفسیر اگرچه با ظاهر ماده سازگار نیست، اما منطقی‌تر به نظر می‌رسد، به ویژه آنکه در فقه نیز همین باور دیده می‌شود («أولیاء المقتول الذی لا مال له وله دین، یجوز لهم العفو عن القصاص بلا دیة ولكن یضمنون الدین للغرماء بما یساوی الدیة لا أزید.»، روحانی، ۱۴۱۴: ۱۳۰ - ۱۳۶).

حال، باید به سراغ فرض عفو با عوض رفت. اگر عوض دریافت‌شده‌ی معادل دیه به اندازه‌ی پیش‌بینی شده در قانون باشد، طبیعتاً دشواری ویژه‌ای وجود ندارد؛ عوض دریافت‌شده در حکم دیه است و به‌ناچار در راه پرداخت دیون صرف خواهد شد (فإن الورثة لو صالحوا القاتل علی الدیة وجب قضاء الدین منها)، محقق بحرانی، بی‌تا: ۱۷۸ - ۱۸۳؛ «وإن كان القتل عمدا فلا ولیائه

العفو عن القصاص والرضا بالدية و ليس لهم العفو عن القصاص بلا دية، فإن فعلوا ذلك ضمنوا الدية للغرماء.»، خوئی، ۱۴۱۱: ۱۳۶). در فرضی که عوض بیش از دیه باشد به نظر می‌رسد تمامی عوض دریافت‌شده را باید در راه پرداخت بدهی‌ها صرف کرد؛ چراکه آنچه دریافت شده مابه‌ازای حق حیات مقتول است، برای همین تماماً در ترکه داخل خواهد شد. در نتیجه ادای دیون از آن منطقی‌تر است («لو قتل شخص و علیه دین فإن أخذ الورثة ديته صرفت فی دیون المقتول و وصایاه کباقی أمواله، ولا فرق فی ذلك بین دية القتل خطأ أو شبه عمد أو ما صولح علیه فی العمد، کان بمقدار ديته أو أقل أو أكثر، بجنس ديته أو غیره.»، امام خمینی، ۱۳۹۰: ۵۳۷-۵۳۸). همچنین اگر عوض دریافت‌شده کمتر از دیه باشد، به نظر می‌رسد اولیای دم را باید نسبت به مابه‌التفاوت در برابر طلبکاران مسئول دانست؛ چراکه در توافق با قاتل، مصلحت ترکه و صاحبان حقوق را رعایت نکرده‌اند.

برآمد؛

می‌توان حقوق اولیای دم را در سه مورد خلاصه کرد: اجرای قصاص، مطالبه دیه و نیز عفو. در قتل غیر عمد نیز، به جز قصاص، هم حق مطالبه‌ی دیه را می‌توان دید و هم اختیار عفو را (ماده ۴۴۸ ق.م.ا.). حال پرسش این است که اگر دارایی برای پرداخت بدهی‌ها کافی نباشد، آیا طلبکاران می‌توانند به دیه متوفی چشم بدوزند؟

۱. درباره حق قصاص به نظر می‌رسد در فرض بدهکاری مقتول نیز حق اولیای دم برای قصاص همچنان پابرجاست؛ چه با توجه به مبنای حق قصاص؛ یعنی حفظ مصلحت عموم جامعه و ارتباط آن با نظم عمومی، نمی‌توان از اعمال این حق برای حفظ منافع افراد خاصی به نام طلبکاران چشم‌پوشی کرد. برای اثبات این باور می‌توان به ماهیت حق‌گونه قصاص نیز اشاره کرد؛ چه با قتل ابتدائاً و اصالتاً حق قصاص برای اولیای دم برقرار می‌شود. برای همین نمی‌توان بدون رضایت اینان حق قصاص را تحدید کرد. به همین دلیل بقای حق قصاص در فرض بدهکاری مقتول ترجیح دارد (ماده ۴۳۲ قانون مجازات اسلامی)، اما یک نکته را باید به خاطر

سپرد؛ اختیار قصاص به اولیای دم در راستای مصالح عمومی جامعه سپرده شده است پس اینان باید در راستای هدف یادشده، حق قصاص را اعمال کنند. در نتیجه اگر از حق قصاص تنها به منظور اضرار به طلبکاران استفاده کنند، باید در بقای حق یادشده تردید کرد (اصل ۴۰ ق.ا.).

۲. اگر در قتل عمد، اولیای دم به جای قصاص، به دریافت دیه رضایت دهند یا آنکه قتل، غیر عمد باشد و از اساس سبب استقرار دیه شود، به نظر می‌رسد از آنجا که دیه در حکم ملک متوفی است، در نتیجه دیه داخل در ترکه شده و دیون و وصایا از آن اخراج می‌شود. نتیجه‌ی منطقی این دیدگاه این خواهد بود که در قتل عمد، در صورت تبدیل قصاص به دیه و در قتل غیر عمد در هر صورت، دیه در راه پرداخت بدهی‌ها صرف خواهد شد. قانون مجازات اسلامی نیز همین باور را انتخاب کرده است. بر اساس ماده ۴۳۲ این قانون، «اگر به هر علت قصاص به دیه تبدیل شود، باید در ادای دیون مذکور صرف شود».

۳. در فرض بدهکاری مقتول، به نظر می‌رسد اولیای دم حق بخشش قاتل را ندارند مگر آنکه دیون مقتول توسط ایشان تضمین شود. در دفاع از این نظر باید توجه داشت که دیه از آن مقتول است، پس باید در راه پرداخت بدهی‌های او مصرف شود نه آنکه با بخشش دیه، فرصت پرداخت بدهی‌ها از دست رود. در فرضی که ولی دم قصاص را انتخاب می‌کند نمی‌توان تقصیر را به او نسبت داد، اما در فرض عفو رایگان امکان سوءاستفاده از حق منتفی نیست. قانون مجازات جدید حکم ویژه‌ای در فرض عفو پیش‌بینی کرده است. بر اساس بخشی از ماده ۴۳۲ این قانون، «هرگاه مجنی‌علیه پیش از استیفای حق قصاص، فوت کند و ترکه او برای ادای دیون او کافی نباشد، صاحب حق قصاص، ... حق گذشت مجانی، بدون اداء یا تضمین دیون را ندارد...». بدین ترتیب صاحب حق قصاص، نمی‌تواند از حق قصاص به صورت مجانی گذشت کند مگر آنکه دیون مقتول را پرداخت یا تضمین کند.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ایزانلو، محسن؛ میرشکاری، عباس (۱۳۸۹)، «ارث دیه»، فصلنامه حقوق، دوره ۴۰، شماره ۲: صص ۶۴-۴۹.
- کاتوزیان، دکتر ناصر، (۱۳۸۷)، الزام‌های خارج از قرارداد: مسئولیت مدنی، جلد ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

منابع عربی

- ابن فهد حلی، (۱۴۰۷)، المهدب البارع، جلد ۴، قم: موسسه نشر اسلامی.
- اسدی، ابومنصور الحسن بن یوسف بن یوسف، (۱۴۱۳ هـ ق)، قواعد الاحکام، جلد ۳، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- اردبیلی، محقق (۱۴۱۴)، مجمع الفائدة، جلد ۱۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- بجنوردی، حسن، (۱۳۷۷)، القواعد الفقهیه، جلد ۷، قم: هادی.
- محقق بحرانی (بی تا)، الحلائق الناصره، جلد ۲۰، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- بروجردی، سید حسین، (۱۴۱۱)، جامع احادیث الشیعه، جلد ۱۸، قم: مهر.
- عاملی، شیخ حر (۱۴۱۴)، وسائل الشیعه (آل البيت)، جلد ۱۸، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- حلی، ابن ادريس (۱۴۱۰)، السرائر، جلد ۲، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- حلی، نجم الدین جعفر بن حسن (محقق)، (۱۴۰۹)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد ۴، چاپ دوم، قم: انتشارات استقلال.
- خمینی، روح الله (۱۳۹۰)، تحریر الوسیله، جلد ۲، قم: دار الکتب العلمیه.
- خوانساری، سید احمد بن یوسف، (۱۴۰۵)، جامع المدارک، جلد ۵، محل نشر: تهران، مؤسسه اسماعیلیان.
- خوبی (۱۴۱۱)، مبانی تکملة المنهاج، جلد ۲، قم: علمی.

- روحانی، سید محمدصادق (۱۴۱۲)، *فقه الصادق (ع)*، جلد ۲۴، قم: مؤسسه دارالکتاب.
- روحانی، سید محمدصادق (۱۴۱۴)، *فقه الصادق (ع)*، جلد ۲۶، قم: مؤسسه دارالکتاب.
- صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۵)، *المقنع*، قم: مؤسسه الإمام الهادی (ع).
- شافعی، محمد بن ادريس (۱۴۰۰)، *أحكام القرآن*، جلد ۱، قم: دارالکتب العلمیه.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی (۱۴۱۶)، *مسالك الأفهام*، جلد ۱۵، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۳۷۸)، *حاشیة المكاسب*، جلد ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان
- طباطبایی، سید علی بن محمد (۱۴۱۹)، *ریاض المسائل*، جلد ۹، قم: مؤسسه نشر اسلامی
- طباطبائی، سید محمد حسین (بی تا)، *تفسیر المیزان*، جلد ۱، قم: مدرسین حوزه علمیه قم.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۶۵)، *تهذیب الأحکام*، جلد ۶، قم: دارالکتب الإسلامیة
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷)، *مبسوط*، جلد ۷، قم: حیدری.
- فاضل هندی، بهاء الدین اصفهانی (۱۱۳۸)، *(الف)*، *کشف اللثام*، جلد ۲، محل نشر: مؤسسه نشر اسلامی.
- فاضل هندی، بهاء الدین اصفهانی (۱۱۳۷)، *کشف اللثام*، جلد ۹، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- فاضل هندی، بهاء الدین اصفهانی (ب) (۱۱۳۸)، *کشف اللثام*، جلد ۱۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- مروارید، علی اصغر (۱۴۱۰)، *الینایع الفقهیه*، جلد ۲۴، چاپ اول: بیروت: دارالتراث.
- مکارم شیرازی، ناصر (بی تا)، *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، جلد ۱: بی نا.



The Rights of the Victim's Next of Kin in Relation to the Creditors of Murdered

Abbas Mirshekari¹

(Received: 5/ 10/ 2016 - Accepted: 24/ 5/ 2017)

Abstract

In the case of murder, the holders of the right to retaliation (*Qisas*), can ask for the execution of a murderer or through the consent, *Qisas* converts to blood money. Also, they can pardon the murderer and spare the murderer's life. In addition, when it comes to manslaughter, there are also two rights: Asking blood money and the forgiving. Now, the question is that if murdered is a debtor, are these rights will be preserved? In response to the question, regarding the relationship between *Qisas* with public order and the supremacy of public interest over private interests, the right to *Qisas* is preferable. However, Blood money is prior to murderer's right to life. As a result, blood money should be used to pay the debt of murdered. Forgiveness of murderer without compensation is against the normal behavior. As such, the fault is considered. Consequently, they have no right of forgiveness of the murderer unless they obtain the consent of creditors.

Keywords: *Qisas*, Blood money, Murder, Forgiving, Creditors.

1. Assistant Professor, Private and Islamic Law, Faculty of Law and Political Science, Tehran University, Tehran: Mirshekariabbas1@yahoo.com